**گفتگو با اسقف مسيحى بوروس كيلى**

*بوروس كيلى اسقف مسيحى كه 13 سال در كليساى انگليكن در نيوزيلند، شهر  
آكلند در كليساى هاويك پاكورانگا مشغول به انجام امور و مناسك دينى مى‏باشد.  
وى داراى دو ليسانس الهيات و يك فوق ديپلم در روش تدريس و يك فوق ليسانس  
از دانشگاه دابلين ايرلند مى‏باشد.*

موضوع يا پايان‏نامه فوق ليسانس وى در مورد مسلمانان و مسيحيان بوده است. وى  
به دعوت دكتر حجه‏اسلام و المسلمين ارزانى جهت ارائه مقاله خود با عنوان «نقش  
پيامبران در تمدن» كه مورد پذيرش دانشگاه اصفهان واقع شد براى اولين بار به ايران  
سفر كرد و در همايش پيامبر اعظم كه در دانشگاه اصفهان برگزار گرديد حضور يافت.

**بسم اللّه‏ الرحمن الرحيم**

**ضمن تقدير از حضور شما در دفتر تبليغات اسلامى اصفهان لطفا خود را  
معرفى نموده و درباره‏ى تحصيلات و مدارج علمى خود توضيحاتى ارائه  
بفرماييد.**

من حدود 13 سال است كه در كليساى انگليكن در نيوزيلند به عنوان اسقف  
مسيحى حضور دارم. كليساى انگليكن به عقايد كاتوليك بسيار نزديك است،  
ولى تفاوت‏هاى بسيارى هم با آن دارد. من به عنوان كشيش وظيفه‏ى مراقبت از  
مردم در امور دينى در منطقه‏ى پاكورانا در شهر آكلند بر عهده دارم. در كنار  
كارهاى كشيشى، علاقه‏ى بسيارى به جلسات گفتگوى بين دينى هم دارم؛ به ويژه  
ميان مسلمانان و مسيحيان كه اشتراك بسيارى دارند.

من دو ليسانس الهيات و يك فوق ديپلم در روش تدريس دارم. فوق ليسانس  
خود را از دانشگاه دابلين ايرلند گرفتم. موضوع پايان‏نامه‏ى من درباره‏ى مسلمانان  
و مسيحيان بود. از آنجا كه در سال‏هاى 1960 تا 1970 مهاجران بسيارى از  
كشورهاى مختلف به انگلستان سفر كردند كه داراى اديان و مكاتب مختلفى  
بودند، بر آن شدم تا با مطالعه‏ى برخورد كليساهاى انگلستان با مهاجران، كيفيت  
ارتباط و تعامل كليساها را با مهاجران مسلمان دريابم. در نيوزيلند نيز ما وضعيتى  
شبيه آن وضعيت را انتظار مى‏كشيديم، زيرا جمعيت 6000 نفرى مسلمانان به  
حدود بيش از 40000 نفر در چند سال اخير رسيده است. تعامل ارباب كليسا و  
مسيحيان با مسلمانان مسأله‏ى بسيار مهمى است كه قابل بررسى است. از اين رو،  
در پايان‏نامه‏ى فوق ليسانس خويش اين مسأله را مورد بررسى قرار دادم و از آن  
پس تا كنون نيز به دنبال تعميق اين ارتباطات بين اديانى بوده و هستم.

يكى از مسايلى كه در لندن اتفاق افتاد مسأله‏ى سلمان رشدى و توهين او به  
اعتقادات مسلمانان بود. به هنگام وقوع آن، من به ياد دارم كه رهبران مسلمانان كه  
در انگلستان بودند بسيار عصبانى شدند و در پى آن نشست‏هاى بسيارى با رهبران  
مسيحى داشتند كه مذاكرات مفيد و ارزشمندى صورت پذيرفت و در نتيجه،  
اقدام سلمان رشدى از طرف بسيارى از رهبران كليسا محكوم گرديد.

**علت حضور شما در ايران و اصفهان چيست؟**

حضور من در ايران به ارتباطاتى بر مى‏گردد كه در سال قبل در نيوزيلند با بنياد  
اهل البيت عليهم‏السلامنيوزيلند واقع در شهر آكلند برقرار كردم. طى دعوتى كه توسطحجه‏الاسلام و المسلمين ارزانى از من شد در مراسم ميلاد پيامبر اعظم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در  
جمع مسلمانان صحبت كردم و همين موضوع زمينه‏ى آشنايى من با ايشان را  
فراهم كرد. در ماه رمضان نيز ايشان از من خواست تا مقاله‏اى درباره‏ى پيامبر  
اعظم بنويسم. من نيز پس از تأمل و بررسى مقاله‏ى خويش را با عنوان «نقش  
پيامبران در تمدن» نوشتم كه مورد پذيرش دانشگاه اصفهان واقع شد و جهت  
شركت در همايش رهسپار ايران و اصفهان شدم.

**ممكن است درباره‏ى موضوع مقاله‏ى خود بيشتر صحبت كنيد؟**

همان‏طور كه گفتم من در مقاله‏ى خود درباره‏ى سه پيامبر الهى، ابراهيم، عيسى  
و محمد (كه درود خدا بر آنان باد)، صحبت كرده‏ام. كليدواژه‏ى مقاله‏ى من  
 Hospitalityاست كه مى‏توان آن را به معناى مهمان‏نوازى، پذيرش و احترام  
ترجمه كرد. هنگامى كه فرشتگان ميهمان از جايى ديگر و از جنس ديگر به پيشگاه  
ابراهيم آمدند و او با آغوش باز پذيراى آنان شد و از آنان استقبال گرمى كرد، براى  
آنان نان و آب و سرپناه فراهم آورد و به آنان پناه داد. عيسى مسيح نيز پذيراى انواع  
و اقسام انسان‏هاى بى‏پناه، بيمار و حتى بيماران سخت و بى‏علاج بود و آنان را  
تكريم مى‏كرد. محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيز برخوردى خوب با يتيمان، سالخوردگان و عموم  
مردم داشت و پذيراى تمام آنان بود.

**شما در صحبت‏هاى خود عنوان «پيامبر اسلام» را به كار برديد، آيا شما به  
عنوان يك مسيحى پيامبر اسلام را به عنوان پيامبر قبول داريد كه از جانب خداوحى بر او نازل مى‏شد؟**

من همان‏گونه كه گفتم مسيحى هستم. برخى از مسيحيان محمد را به عنوان  
پيامبرى كه بر او وحى نازل مى‏شد قبول ندارند، ولى من معتقدم كه هيچ منافاتى با  
آموزه‏هاى آيين مسيحيت ندارد كه بر محمد هم به عنوان يك پيامبر وحى نازل  
شود، چرا كه نزول وحى منحصر در عيسى مسيح نبود و به پيامبرانى كه قبل از او  
بوده‏اند وحى مى‏رسيده و همين‏طور اين امكان هست كه به پيامبران بعد از او هم  
وحى نازل شود.

**جناب آقاى بوروس! همان‏گونه كه مى‏دانيد عنوان مجله‏ى ما «اخلاق» است.  
از اين رو، درباره‏ى اخلاق در مسيحيت و آموزه‏هاى مسيحى توضيحاتى  
بفرماييد.**

من گمان مى‏كنم كه اساس اخلاق در مسيحيت به Genesis ابتداى سفر  
پيدايش از عهد قديم از انجيل باز مى‏گردد. آنجا كه مى‏گويد خداوند زمين و  
آسمان را آفريد و سپس بلافاصله درباره‏ى اخلاق صحبت مى‏كند. خداوند انسان  
را آفريد تا خوبى كند. در منابع يهودى قديم نيز كه تماما توسط عيسى پذيرفته  
شده است. درباره‏ى اخلاق، كمك به پدر و مادر، عدم قتل، عدم زنا، عدم دزدى،  
عدالت و ديگر آموزه‏هاى اخلاقى صحبت شده است. در اخلاق مسيحى نيز با  
تأكيد بر دستور العمل‏ها و قوانين عهد قديم، تأكيد و توصيه‏ى بسيارى بر عشق  
شده است. در قوانين يهودى قوانين بسيارى هست كه روح، يعنى «عشق» ندارد،  
وگرنه آن عمل عملى تكرارى است و هيچ روحى و عشقى در آن نخواهد بود.

او مى‏گويد همسايه‏ات را چون خودت دوست داشته باش. اين بدان معناست  
كه اخلاق نه تنها جنبه‏ى فردى دارد بلكه جنبه‏ى اجتماعى هم دارد. از اين رو  
مى‏گويد آن اخلاق و صفات پسنديده‏اى كه در خود تقويت كرده‏اى بايد در جامعه  
بروز و ظهور يابد پس همسايه‏ات را چون خودت دوست داشته باش.

در نگاه مسيحيان، «عشق» روح قانون است. قوانين بسيارى در مسيحيت  
وجود دارد، ولى تمام آنها بايد در چارچوب عشق صورت پذيرد. اگر در اين  
چارچوب و با اين معيار صورت پذيرفت آن‏گاه مطلوب مسيحيت است و اگر در  
اين چارچوب واقع نشود قطعا مطلوب و قابل قبول نخواهد بود.

**شما فرموديد كه عيسى به قوانين، روح بخشيد، آيا در قوانين قبل از عيسى  
مسيح روح يعنى عشق وجود نداشت؟**

خير، منظور من اين نبود كه عشق در زمان موسى و در قوانين موسى نبود، بلكه  
مراد من اين بود كه اين قدر قانون‏گرايى پس از موسى توسط يهوديان گسترش  
يافته بود كه ديگر هيچ توجهى به روح قانون نمى‏شد. از اين رو، عيسى مسيح  
براى زدودن اين انحراف، يعنى توجه به قانون بدون توجه به روح آن، آموزه‏هاى  
خويش را با عشق و محبت كه در حقيقت بسان «معنايى براى لفظ» است آغاز كرد  
تا آنان را به اساس آموزه‏هاى موسوى بازگرداند.

**اخلاق در مسيحيت صرفا بحثى نظرى است يا عملى؟ به عبارتى، چه مقدار  
از آموزه‏هاى نظرى اخلاق در مسيحيت جامه‏ى عمل پوشانده است؟**

آموزه‏هاى اخلاقى بسيارى در ميان مسيحيان وجود دارد و هر هفته كشيشان  
بسيارى آن آموزه‏ها را براى مردمى كه در كليسا حاضر مى‏شوند بيان مى‏كنند. ولى  
نكته اينجاست كه درصد بسيار زيادى از مردم حضور مرتب و منظم در كليسا  
ندارند و به آن آموزه‏ها وقعى نمى‏نهند. اگر بخواهم به طور ميانگين آمارى بيان  
كنم مى‏توانم بگويم كه حدود 20% از مردم به طور مرتب در كليسا حضور مى‏يابند  
و هر يكشنبه براى انجام اعمال عبادى حاضر مى‏شوند. بقيه‏ى مردم به طور مرتب  
در كليسا حاضر نمى‏شوند و مناسك را انجام نمى‏دهند.

**شما فكر مى‏كنيد كه مشكل از آموزه‏هاى اخلاقى است يا از مردم؟**

البته نيوزيلند يك كشور مسيحى نيست، بلكه كشورى سكولار است. غالب  
دينداران در نيوزيلند مسيحى هستند، ولى اين به اين معنا نيست كه كشور،  
كشورى مسيحى است. در هر حال من معتقدم كه آموزه‏هاى انجيل و توصيه‏ها و  
موعظه‏هاى آن قطعا براى مردم حيات‏بخش است و آنان با شنيدن آن گامى به جلو  
بر مى‏دارند. البته افرادى هم كه به طور مرتب به كليسا مى‏آيند جملگى آموزه‏هاى  
اخلاقى را رعايت نمى‏كنند، ولى به طور يقين گوش فرا دادن به آن تعاليم  
حيات‏بخش روح را صيقل مى‏دهد و انسان را در طريق نجات قرار مى‏دهد.

اين مسأله فقط مربوط به نيوزيلند نيست. در بسيارى از كشورهاى غربى و  
آمريكا هم وضعيت همين گونه است. البته من جامعه‏شناس نيستم، ولى شواهد  
اين‏گونه نشان مى‏دهد.

اگر بخواهيم عدم حضور مردم در كليسا را تحليل كنيم بايد از منظرهاى  
مختلفى به آن نگاه كنيم. يكى از عوامل مؤثر را مى‏توان فردگرايى و انسان‏گرايى  
دانست. مشكلات از آن‏جا آغاز شد كه انسان خود را محو قرار داد و آن ارزش و  
اهميتى را كه بايد براى خداوند بزرگ لحاظ كند در نظر نگرفت. در انسان‏گرايى  
انسان در مركز است و همه چيز به دور انسان مى‏گردد و خدا ديگر جايگاهى ندارد  
و همه چيز با ملاك و معيار پذيرش انسان و مقبوليت براى انسان در نظر گرفته  
مى‏شود. با اين ديدگاه ديگر بسيارى از جوانان به كليسا نمى‏آيند. البته اين به آن  
معنا نيست كه آنان منكر دين شده‏اند. آنان علاقه‏مند به معنويت هستند، ولى  
مشكل اين است كه آنان دوست‏دار آيين‏ها و سنت‏هاى آبا و اجدادى خود نيستند  
و به آن وقعى نمى‏نهند. چون مى‏انديشند كه براى ارتقاى معنويت مى‏توان از  
راه‏هاى ديگرى هم بهره جست و كسب معنويت تنها منحصر در كليسا نيست.

اجازه دهيد كه من مطلبى را اضافه كنم، چون من خيال مى‏كنم كه تصويرى  
منفى از مسيحيت در نيوزيلند ارايه دادم. در نيوزيلند 80% مردم به طور مرتب دركليسا شركت نمى‏كنند، ولى از آن سو همين مردم كارهاى خير بسيارى را انجام  
مى‏دهند، به مستمندان كمك مى‏كنند، به ايتام و بيچارگان و نيازمندان و مهاجران  
رسيدگى مى‏كنند و ده‏ها كار مفيد و ارزنده را براى جامعه انجام مى‏دهند، در عين  
حالى كه به طور مرتب در كليسا حاضر نمى‏شوند.

**با توجه به اين مطلب آخرى كه فرموديد آيا نيازى هست كه اخلاق پشتوانه‏ى  
دينى داشته باشد؟ اگر آن 80% بدون حضور در كليسا، كار خوب مى‏كنند و براى  
جامعه مفيد هستند، چه لزومى دارد كه آنان را مجبور يا تشويق به حضور در  
كليسا كنيم يا اصلاً چه نيازى به پشتوانه‏ى دينى براى اخلاق داريم؟**

قطعا اخلاق نيازمند دين است و اخلاق بدون دين هيچ جايگاهى ندارد. شايد  
آن 80% به نظر جامعه كارهاى خوبى را هم انجام دهند، اما اخلاق مبنا مى‏خواهد.  
مبناى خوبى و بدى چيست؟ چه چيزى خوب است و چه چيزى بد؟ اين چيزى  
است كه نيازمند معيار و ميزان است و هيچ ميزانى بهتر و برتر از دين نيست. دين  
خدا محور است و خدا در مركز آن قرار دارد و اوست كه بايد ملاك خوبى و بدى  
را مشخص كند.

عده‏اى هستند كه در اصطلاح عرف آنان را Do gooder مى‏نامند. كه شايد بتوان  
آن را به «نيكوكاران» ترجمه كرد. برخى از مصاديق اعمالى كه آنان انجام مى‏دهند با  
اعمال خير دينى مشترك است، ولى بدون در نظر گرفتن خداوند و دين در اخلاق،  
قطعا دچار انحراف، مشكل و بحران عظيمى خواهند شد. اخلاق به طور يقين  
نيازمند دين است.

**اخلاق در آموزه‏هاى عيسى مسيح و در منظر فرقه‏هاى مختلف مسيحى چه  
جايگاهى دارد؟**

در ميان مسيحيان دو عقيده‏ى مختلف و كاملاً متفاوت وجود دارد. عده‏اى از  
آنان معتقدند كه بايد اراده‏ى خدا در زمين محقق شود و زمين بايد توسط مسيح وپيروان او به بهشت برين مبدل شود. از اين رو، اگر بى‏عدالتى، مشكلات، سختى‏ها  
يا مثلاً برده‏برداى مرسوم بود اين وظيفه‏ى مسيحيان مؤمن است كه در مقابل آن  
بايستند، زيرا اراده‏ى خدا تحقق عدالت و برابرى است.

در مقابل آنان، عده‏اى ديگر از مسيحيان هستند كه مى‏گويند نبايد در مقابل  
بى‏عدالتى‏ها ايستاد، بايد صبر كرد، زيرا اگر سختى هست، مشكل هست و ديگر  
بى عدالتى‏ها هست بايد آن را رها كرد و به آن نپرداخت، به جهت اين كه اگر  
بخواهى در مقابل آنها بايستى در مقابل اراده‏ى خدا ايستاده‏اى. اين جهان روزى به  
فرجام خواهد رسيد پس چرا ما در مقابل عوامل گسيل دهنده بايستيم. اين  
ايستادگى، مقابله با اراده‏ى خداست و آن را به تأخير مى‏اندازد.

نمونه‏ى ديگرى كه مى‏توان در زمان كنونى از آن بهره جست مسأله‏ى سلاح  
هسته‏اى است. عده‏اى از انديشمندان مسيحى معتقدند كه با هر عامل قتل و  
جنايت بايد مقابله كرد تا بتوانيم نمونه‏اى از بهشت برين را در دنيا محقق كنيم و  
عده‏اى ديگر هستند كه معتقدند شايد اين سلاح هسته‏اى نيز يكى از ابزارهايى  
است كه اراده‏ى خدا را در وقوع فرجام دنيا محقق مى‏كند پس نبايد مقابل آن  
ايستاد. مشكل اين‏جاست كه ما هيچ توقعى از انجيل هم در اين مورد نداريم ولى  
انديشمندان مسيحى معتقدند كه اصول و مبانى اخلاقى در انجيل بيان شده است و  
اين وظيفه‏ى دانشمندان دين است كه با استناد به آن اصول، حكم فروع و مصاديق  
را دريابند.

**همان‏گونه كه شما هم به‏طور اجمال اشاره كرديد زمان ما تغيير يافته و  
مقتضيات زمان نيز تغيير كرده است. با توجه به اين تغيير، شما به عنوان يك  
مسيحى معتقد هستيد كه براى عصر جديد به اصول و مبانى جديد اخلاقى نياز  
داريم يا اين كه هنوز هم مى‏توان به همان اصول و مبانى كتاب مقدس استناد  
جست؟ از ديگر سو، آيا نوانديشان مسيحى، در حوزه‏ى اخلاق تغييرات اساسى  
ايجاد نموده‏اند؟ يا اين كه مطلب جديدى نگفته‏اند و مطالب آنها همان چيزهايىكه از قبل در كتاب مقدس به آنهااشاره شده بود؟**

اين مسأله مسأله‏ى بسيار مهمى است. من معتقدم كه در انجيل به اصول و مبانى  
اخلاق اشاره شده است؛ اگر چه برخى از نو انديشان از اين مسير و مبنا منحرف  
شده‏اند و قايل به مبانى و اصول اخلاقى كتاب مقدس نيستند. من به عنوان يك  
كشيش معتقدم كه مبانى و اصول گفته شده و آنان به آنها توجهى نداشته‏اند يا از آن  
غافل بوده‏اند و چون زمانه جديد شده است خيال مى‏كنند اخلاقيات هم بايد  
جديد شوند.

**شما گفتيد كه آنان از مسير اصلى و طريق حقيقت فاصله گرفته‏اند. اين سؤال  
به ذهن مى‏آيد كه همين حرف را هم آنان درباره‏ى شما خواهند زد و خواهند  
گفت كه شما از مسير منحرف شده‏ايد، زيرا بينش و درك صحيحى از مسايل و  
عصر جديد نداريد، حال ملاك تشخيص و تميز چه چيزى است؟**

من خيال مى‏كنم كه پلوراليسم راه حل خوبى براى اين مسأله است. البته من  
نمى‏گويم كه تمام اديان و فرق مذاهب در طريق صحيح هستند؛ چرا كه به وضوح  
مشخص است كه برخى از آنان در طريق باطل هستند، ولى درباره‏ى اسلام و  
مسيحيت كه نقاط مشترك بسيارى هم دارند مى‏توان گفت كه هر دو از دو منظر  
متفاوت به حقيقت مى‏نگرند و شايد هر دو هم صحيح باشند. از اين رو، مى‏توان  
گفت كه براى من مسيحيت حق است و براى شما اسلام حق است. من با تكيه بر  
اعتقاد خودم به اعتقاد شما احترام مى‏گذارم و شما نيز بايد به اعتقادات من احترام  
بگذاريد تا زندگى سالم و در آرامشى داشته باشيم.

**ممكن است در رابطه با سير تطور اخلاق مسيحى و فرآيند آن توضيحاتى  
بفرماييد؟**

من متأسفانه در حوزه‏ى اخلاق مسيحى به طور منسجم و كلاسيك مطالعات  
نداشته‏ام، ولى مى‏توان به توماس آكويناس قديس كه در فرقه‏ى كاتوليك رومىتأثير بسزايى داشت اشاره كرد. البته نو انديشان و دانشمندان سنت‏گراى بسيارى  
نيز در اين حوزه تأثيرگذار بوده‏اند.

**به نظر شما اخلاق نسبى است يا مطلق؟**

پاسخى كه مى‏توانم به اين سؤال بدهم اين است كه برخى از آموزه‏هاى  
اخلاقى مطلق است و برخى از آنها نسبى است. مثال خوبى كه به ذهنم آمد اين  
است كه بنابر آموزه‏هاى عهد قديم و قانونى كه عيسى هم آن را پذيرفته بود و مؤيد  
آن بود، كار كردن در روز شنبه حرام بود و هيچ‏كس حق نداشت در آن روز كار كند،  
ولى يكى از حواريون گرسنه بود و روز شنبه هم بود و كار كردن هم حرام بود. با  
اين حال، عيسى مسيح آن قانون را شكست، كار كرد و آن گرسنه را غذا داد. وقتى  
به او گفتند: چرا اين كار را كردى؟ گفت: «روز شنبه براى انسان آفريده شده است،  
نه انسان براى روز شنبه». به اين معنا كه بله قانون و قانون‏گرايى يكى از اصول  
اخلاقى است كه بايد آن را محترم شمرد، ولى اصل اخلاقى بزرگ‏تر و  
ارزشمندترى نيز نزد عيسى وجود داشت و آن عشق ورزيدن به مراقبت از  
شخص نيازمند و گرسنه است كه در حال چالش اين دو با يكديگر عيسى عشق به  
گرسنه را بر قانون كار نكردن در روز شنبه مقدم داشت.

**اگر بپذيريم كه برخى از آموزه‏هاى اخلاقى مطلق و برخى ديگر نسبى هستند،  
چگونه آنها را از يكديگر تميز و تشخيص دهيم؟**

تفكيك اين دو بسيار سخت است، ولى نشان‏ها و علايمى در كتاب مقدس  
وجود دارد كه با تمسك به آنها مى‏توان اطلاق و تقييد آموزه‏هاى اخلاقى را  
دريافت.

**آخرين دستورالعمل اخلاقى مصوب توسط كليسا چه بوده و مفاد آن چيست؟**

تا آن‏جا كه من خبر دارم هر از چند گاهى پاپ‏هاى مسيحى در كليساهاىكاتوليك دنيا دستورالعمل‏ها و فرامين اخلاقى را صادر مى‏كنند، ولى همان‏طور كه  
گفتم من كاتوليك نيستم. البته در ديگر كليساها و ديگر شاخه‏هاى مسيحى،  
دستورالعمل‏هاى اخلاقى صادره آنچنان كه در كاتوليك نظام يافته و منسجم است  
وجود ندارد.

**همان‏گونه كه مى‏دانيد چندى قبل پاپ بنديكت صحبت‏هايى درباره‏ى اسلام  
مطرح كرد و آن را دين خشونت معرفى كرد. نظر شما درباره‏ى مطالبى كه توسط  
ايشان بيان شد چيست؟**

اظهارات پاپ بنديكت درباره‏ى اسلام اشتباه بسيار بزرگى بود. او البته  
توضيحاتى هم درباره‏ى حرف‏هايش داشت، ولى به نظر من، شخصى با آن  
جايگاه و با آن قدرت كه ميليون‏ها كاتوليك را در جهان نمايندگى مى‏كند نبايد  
اظهاراتى اين‏گونه داشته باشد؛ حال، با هر انگيزه و با هر توضيحى هم كه باشد.

**آيا مى‏توان در ميان مسيحيان يك فرقه يا يك گروه را نسبت به ديگر فرقه‏ها و  
گروهها اخلاقى‏تر دانست؟**

گمان نمى‏كنم كه بتوانم به روشنى بگويم كه كدام فرقه از ديگر فرقه‏ها  
اخلاقى‏تر است، ولى آنچه مى‏توانم بگويم اين است كه اگر اختلافات و  
تفاوت‏هاى بسيارى در ميان مسيحيان وجود دارد ولى مسأله‏ى مهم اين است كه:  
 We agree to disagree.«اما همه موافقيم كه با يكديگر مخالفيم» اين شاخصه‏ى  
بسيار مهمى است كه به نظر من در ميان مسيحيان وجود دارد و اين توانايى بسيار  
ارزشمند در ميان آنان ديده مى‏شود كه با وجود اختلافات با يكديگر موافقند.

**ممكن است درباره‏ى طبقه‏بندى و درجات روحيات مسيحى صحبت  
بفرماييد؟**

ـ برخى از كليساها اصلاً روحانى ندارند. در ارتدوكس طبقه‏بندى بسيارنظام‏مندى وجود دارد. در برخى از كليساها زنان حق ندارند كه به تبليغ و امور  
كشيشى بپردازند اما در برخى از كليساها زنان هم مى‏توانند كشيش شوند. به  
عنوان مثال، همسر من كشيش است و حال اكنون كه من در ايران هستم ايشان امور  
محوله را انجام مى‏دهند.

در نظام كاتوليكى نظام درجه‏بندى و رتبه‏اى نيز براى كشيشان وجود دارد.  
ابتدا كشيش (Priest) است و سپس (Bishop) و پس از آن (Arch Bishop)؛ اگر  
عهده‏دار مسايل دينى چند كليسا شود.

در كليساى ارتدوكس، (Priest) مى‏تواند ازدواج كند، ولى تا هنگامى كه به مقام  
(Bishop) برسد ديگر حق ازدواج ندارد و شخص مزدوج نمى‏تواند اين مقام را  
تصدى كند.

پاپ‏ها هم غالبا افراد پير و بازنشسته‏اى هستند كه با صلاحديد شوراى  
واتيكان انتخاب مى‏شوند.

براى رسيدن به مقام كشيشى حداقل بايد 4 سال به طور مداوم مطالعه و  
تحصيل كرد. البته اين براى كليساى ماست، ولى در كليساس كاتوليك حداقل بايد  
8 سال به طور مداوم مطالعه و تحصيل كرد تا به مقام كشيشى دست يافت.

**از حضور شما در محل دفتر تبليغات اسلامى و شركت در مصاحبه بسيار  
سپاسگزاريم.**

من هم از شما تشكر مى‏كنم و براى شما آرزوى موفقيت مى‏كنم.